

همایش امام خمینی (ره) در عینیت حکمت و عرفان اسلامی

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

۱۳۸۶/۰۳/۱۴ هجری شمسی

۱۴۲۸/۰۵/۱۸ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ، الْعَبْدِ الْمُؤَيَّدِ وَالرُّسُولِ الْمُسَدَّدِ، الْمُصْطَفَى الْأَمَّجِدِ، الْمَحْمُودِ الْأَحْمَدِ، أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَاللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.»

در این نشست به بیان «نقش فلسفه در منظومه فکری و رفتاری امام خمینی قدس سره» توجه به عنوان این موضوع، سؤالاتی را رقم می‌زند که پاسخ به این پرسش‌ها که برخی از آن‌ها در حکم مبادی تصویری و تصدیقی بحث ماست، می‌تواند نقش فلسفه در منظومه فکری و رفتاری امام راحل را به خوبی به تصویر بکشد. پرسش‌هایی که در بطن این موضوع نهفته است از این قرارند:

۱. سؤال اول: فلسفه چیست؟

۲. سؤال دوم: منظومه فکری و رفتاری چیست؟

۳. سؤال سوم: آیا فلسفه‌دانی در منظومه فکری و رفتاری آدمی می‌تواند نقشی ایفا کند؟ و یا حتماً {و ضرورتاً} نقش دارد؟ و یا خیر؟

۴. سؤال چهارم: آیا امام خمینی (ره) یک فیلسوف و فلسفه‌دان بود؟

۵. سؤال پنجم: آیا امام خمینی (ره) دارای یک منظومه فکری و رفتاری بود؟

۶. سؤال ششم: آیا فلسفه‌دانی در منظومه فکری و رفتاری امام خمینی (ره) نقش داشت؟

۷. سؤال هفتم: اگر فلسفه‌دانی در منظومه فکری و رفتاری امام خمینی (ره) نقش داشت، جایگاه فلسفه نسبت به سایر آموزه‌های مرحوم امام خمینی (ره) و نسبت به سایر دانش‌های آموخته توسط ایشان، در چه جایگاهی بود؟

اکنون با عنایت خداوند متعال به پاسخ پرسش‌های فوق می‌پردازیم تا موضوع مورد بحثمان مورد بررسی قرار

گیرد.

سؤال اول: فلسفه چیست؟

به گمان بنده، این پرسش احتیاج به همایش‌ها و هم‌اندیشی‌های فراوانی دارد.

شاید امروزه نتوان در تعریف فلسفه، تعریفی جامع‌الاطراف که مورد قبول همه باشد، ارائه نمود.

بنا بر نگرش بنده، حقیقت هر علم را لااقل با سه چیز می‌توان شناخت: موضوع آن علم، غرض و اهداف آن علم و روش به‌کاررفته در تحقیق آن علم. اگر این سه شاخصه را برای تعریف یک علم، کم‌وبیش کافی بدانیم، و اگر موضوع فلسفه را موجود بما هو موجود، یا هستی بدون قید، یا هستی «من دون آن‌یتخصّص ریاضیاً و طبیعیاً و

منطقیّاً و حُلُقِیّاً» بدانیم و روش را در حکمت، تعقل صرف و برهان محض بخوانیم و غایت حکمت را تصویر صحیح هستی در فاهمه آدمی بدانیم، فلسفه را این گونه تفسیر می‌کنیم که «فلسفه دانشی برهانی است که از هستی، از آن جهت که هستی است بحث می‌کند».

این تعریف، تصویر صحیح و کاملی از فلسفه در فاهمه آدمی و انسانی به دست می‌دهد.

من فلسفه را در اینجا با این معنا به کار بردم گرچه نیم‌نگاهی به فلسفه‌های مضاف نیز خواهم داشت و از آن فلسفه‌ها غافل نیستم. به خصوص در زندگی مرحوم امام خمینی (ره) که حتماً باید نگاهی به حکمت عملی و همچنین به فلسفه سیاست داشت.

سؤال دوم: منظومه فکری و رفتاری چیست؟

گمان ما بر این است که رفتارهای آدمی نشانگر اعتقادات و عقاید اوست و اعتقادات آدمی جلوه‌ای از نگرش‌ها و افکار اوست.

معمولاً فکر منظم، رفتاری منظم را به دنبال دارد و فکر پریشان، پریشان رفتاری را رقم می‌زند.

انسان‌هایی که هیچ انتظام فکری ندارند، بسیار هستند و سرّ مطلب، آن است که شخصیت آن‌ها شکل نگرفته است. از آنجاکه شخصیت آن‌ها شکل نگرفته، فکر منظم ندارند و چون فکر منظم ندارند، رفتار منظم و منظم ندارند.

به تعبیر سیدالاصیاء علی بن ابی طالب (علیه السلام): «{الْإِنْسَانُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِرٌ رَّبَّانِيٌّ وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاتٍ وَهَمَجٌ رَعَاةٌ} أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ ۱».

حزب باد هستند.

فراموش نمی‌کنم زمانی شیخنا الاستاذ حضرت آیت‌الله جوادی آملی فرمودند: «من شاهد بودم در یک نیمروز در شهر تهران، مردم صبح فریاد می‌زدند: "درود بر مصدق" و بعد از ظهر فریاد می‌زدند: "مرگ بر مصدق"».

امکان دارد فکری منظم باشد، اما صاحب فکر، دارای منظومه فکری نباشد. زمانی منظومه فکری، در انسان‌ها شکل می‌گیرد که همه اندیشه‌ها و اندیشیدن‌های شخص، علاوه بر ارتباط منطقی و ارگانیک که بین اجزاء آن وجود دارد، دارای یک محور واحدی باشد و این در صورتی است که قبل از هر چیز، شخصیت فرد شکل گرفته باشد.

امروزه دنیا به بیماری بحران هویت مبتلا است و هنگامی که بررسی می‌کنند، از آن به عنوان بیماری قرن نام می‌برند و می‌گویند بحران هویت عمدتاً دو منشأ دارد: بی‌شخصیتی یا تعدد شخصیت؛

چه انسان، بی‌شخصیت باشد، چه تعدد شخصیت داشته باشد و این شخصیت‌ها با هم ارتباط ارگانیک و منظم نداشته باشند، باعث رفتارهای پریشان، بلکه باعث مریضی است و گاه احتیاج به درمان دارد. مشکل بسیاری از بیماران روانی، ارتباط داده‌های ذهنی آن‌ها است و لذا گاه کار روانپزشک همین است که ارتباط ایجاد کند و نظم ببخشد.

به هر حال تصور ما بر این است که انسانی دارای منظومه رفتاری و فکری است که تمامی اجزاء رفتارهایش با هم ارتباط منطقی دارد و این مجموعه حول محور واحدی می‌گردد، گر چه به ظاهر متناقض بنماید.

صفی‌الدین حلّی در ارتباط با سیدالاصیاء امیرالمؤمنین (سلام‌الله‌علیه)، قصیده بلندی دارد و در دو بیت از آن می‌گوید:

«جمعت فی صفاتک الأضداد

فلهذا عزت لك الأنداد»

«خلق یخجل التّسیر من اللطف

و یأس یدوب منه الجماد»

امیرمؤمنان (سلام‌الله‌علیه) در عین این که شیر بیشه کارزار است، چنان لطافتی دارد که وقتی بچه یتیم می‌بیند، اشکش جاری می‌شود و این هر دو خصلت از یک جا نشئت می‌گیرد و آن منظومه فکری و احساسی اوست.

از همین جا به جواب سؤال سوم می‌توانم پردازم که آیا فلسفه‌دانی در منظومه فکری و رفتاری نقشی دارد؟

آری، فلسفه‌دانی در منظومه فکری و رفتاری نقش دارد. اگر بدانیم که فلسفه، نوعی جهان‌بینی است و اگر در کنار این جهان‌بینی، به‌خاطر اتقان او، اعتقاد ضمیمه شود و اگر این نگرش‌ها یقینی باشد و قهراً عقیده را به دنبال داشته باشد، طبیعی است منظومه‌ای ایجاد کرده و فکر و رفتار انسان را رقم می‌زند.

چرا زمانی که شما در بحث مباحث کلی هستی، اتخاذ مبنا می‌کنید، فلسفه‌تان را شکل داده‌اید؟ زیرا نفس فلسفه، یک دانش به‌هم‌پیوسته منظومه‌وار است.

زمانی که یک فرد بدایه‌الحکمه و نهایت‌الحکمه می‌خواند، در مرحله اول، دو سه تا فصل مبنایی دارد، هر چه اینجا پذیرفت، تا آخر فلسفه، وامدار همان است. تشکیکی تا آخر تشکیکی است، تبیینی تا آخر تبیینی است، وحدت

شخصی تا آخر وحدت شخصی است و همه فلسفه خود را بر آن اساس می‌چیند. چون نفس فلسفه یک دانش نظام‌وار و منظومه‌وار است و اگر این در ذهن نشست و یقینی جلوه کرد و اعتقاد را به دنبال داشت، طبیعی است که منظومه فکری و منظومه رفتاری برای انسان ایجاد می‌کند.

سؤال چهارم: آیا امام خمینی (ره) یک فیلسوف و فلسفه‌دان است؟

شاید برای مخاطب سؤال انگیز باشد که این سؤال مثل این است که ما بگوییم «النار حاره» یا آنچه در جوی می‌رود آب است.

به دو جهت این سؤال را مطرح می‌کنم که آیا امام خمینی (ره) فلسفه‌دان است؟ و آیا به فلسفه اعتقاد داشته است؟ و آیا این اعتقاد مانده است؟ یک جهت این است که احساس می‌کنم گاهی به‌ندرت، بعضی از شخصیت‌های ما از نظر فکری تحریف می‌شوند.

با یکی دو کلام بریده از سایر جمله‌ها، آن هم بدون ارجاع به سایر سخنان و بدون در نظر گرفتن شخصیت تاریخی آن‌ها و همچنین بدون نگرش به مجموعه منظومه فکری آن‌ها، شخصیتشان دستخوش تحریف می‌شود.

فرض کنید من صدرالمآلهین را طوری تفسیر کنم که از او به یک تفکیکی سترگ تعبیر کنم و یا علامه طباطبایی را طوری تعریف کنم که از او مثلاً به امام تفکیکیان تعبیر کنم.

ترس آن دارم چندی بعد، مثلاً اعلام شود: امام خمینی (ره)، پیشوای تفکیکیان است!

این امر، قابل بررسی است که آیا امام امت، مدتی را فلسفه خوانده است؟ فلسفه دانسته است؟ و به فلسفه معتقد مانده است یا خیر؟

جهت دیگر این است که مرحوم امام خمینی (ره) با این که فلسفه‌خوانی و فلسفه‌دانی را در جان خود داشتند، از سال ۱۳۲۸ به بعد و به‌خاطر مصالح اجتماعی، کاملاً از اظهار و بروز آن دست کشیدند و در حدی به فقه و اصول پرداختند که حتی شاگردان متأخر ایشان که دوره فقه و اصول ایشان را درک کردند، از آن سابقه غافل ماندند و گاه انکار کردند که اصلاً ایشان فلسفه و عرفان گفته باشند؛ لذا من در حقیقت یک نگاه تاریخی در این زمینه دارم. من رابطه آدمیان با فلسفه را به‌عنوان یک دانش، به هفت گونه تقسیم می‌کنم:

۱. گروه اول تعداد زیادی از آدمیان هستند که در گذشته نیز بوده‌اند، این افراد فلسفه نمی‌دانند و با فلسفه مخالف‌اند و عناد می‌ورزند. به‌خصوص آن‌گاه که مباحث علمی به ساحت عوام کشیده شود، از این پدیده‌ها زیاد داریم.

مرحوم امام خمینی (ره) نکته قابل تأملی را تصریح کرده و این‌گونه آورده‌اند: «گویند که صدرالمآلهین دید در جوار حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها شخصی او را لعن می‌کند. پرسید چرا صدرا را لعن می‌کنی؟ جواب داد: قائل به وحدت واجب الوجود است؛ گفت پس او را لعن کن ۴»؛

۲. گروه دوم کسانی هستند که فلسفه نمی‌دانند و با آن مخالفتی هم ندارند. در زندگی نامه یکی از مراجع عظام تقلید حضرت آیت‌الله شبیری زنجانی (حفظه الله تعالی) آمده بود که فرمودند: «در درس علامه طباطبایی شرکت کردم، دیدم خیلی فلسفه برای من مشکل است، چند جلسه هم ادامه دادم ولی دیدم این ذوق را ندارم. می‌دانم فلسفه علم خوبی است و حقایق فراوانی دارد، اما من این کشش را نداشتم، مخالفت هم ندارم»؛

۳. گروه سوم گروهی هستند که فلسفه می‌دانند؛ ولی به آن اعتقادی ندارند. خداوند متعال بعضی از اساتید دانشگاه فردوسی مانند مرحوم مشایی را رحمت کند، دکترای فلسفه داشتند، اما به آن معتقد هم نبودند. کسب درآمد و امرارمعاش ایشان به سبب دکترای فلسفه بود، اما فقط منطق یا شرح باب حادی عشر تدریس می‌کردند.

۴. گروه چهارم کسانی هستند که فلسفه می‌دانند و بدان اعتقاد هم دارند؛ اما تفکر فلسفی پیدا نکردند. من از نزدیک شاهد بوده‌ام، شخصی فلسفه را خوب بلد است؛ اما فکر، فکر فلسفی نشده است.

۵. گروه پنجم کسانی هستند که فلسفه می‌دانند و بدان اعتقاد هم دارند و دارای تفکر فلسفی هم شده‌اند. مرحوم علامه طباطبایی این‌گونه بودند. خیلی از مطالب «بحث فلسفی» های ایشان در کتاب المیزان فی تفسیر القرآن، به این آسانی از فلسفه ما نمی‌جوشد. با قرع‌و‌انبیق باید مطلب را بیرون بکشید، اما فکر علامه فکر فلسفی شده و تفکر، تفکر فلسفی است؛ لذا به‌آسانی این مباحث را مطرح می‌کنند.

۶. گروه ششم؛ این گروه را وامدار استاد حضرت آیت‌الله جوادی آملی (حفظه‌الله‌تعالی) هستیم. در مجلسی از ایشان شنیدم و به‌عنوان یک قسم در اینجا ذکر می‌کنم. ابتدا بگویم در چه بحثی این تعبیر را از استاد شنیدم؛ در بحث معقول ثانی فلسفی که مشهور این‌طور می‌گویند: «در معقول ثانی فلسفی، وجود محمولی در ذهن و وجود رابط در خارج است»، حضرت علامه طباطبایی اشکالی دارند که اگر وجود رابط داریم، نمی‌شود وجود رابط یک پله‌اش ذهن و یک پله‌اش خارج باشد. طرفین وجود رابط باید مناسب با او باشد.

مرحوم صدرالمآلهین نیز بارها حرف مشهور را تکرار کرده است و علامه طباطبایی هم اشکال دارد، فقط یک جا مرحوم صدرا اشاره می‌کند به اینکه: «اگر وجود رابط در خارج است، طرفینش هم در خارج است». مرحوم علامه طباطبایی در اینجا یک حاشیه دارند، می‌فرماید: «هذا هو الحق الذی لا یریب فیهِ»، حق همین است.

فراموش نمی‌کنم، زمانی که در این بحث بودیم، حضرت استاد آیت‌الله جوادی آملی فرمودند: «این را حکیم بالفطره می‌گویند»؛ یعنی گاهی طرف، نه تنها تفکر فلسفی دارد، گویا فلسفه در نهاد اوست. تعبیر ایشان این بود فرمودند: «آقای طباطبایی این چنین بود اگر مطلبی غلط بود، گویا بر شانه‌اش سنگینی می‌کرد و نمی‌پذیرفت». گاهی در ذهنش مدلل هم نبود، صبر می‌کرد تا حق را بیابد و بگوید آن حق نبود، این حق است. چنین شخصی نه تنها تفکر فلسفی دارد، بلکه گویا حکیم بالفطره است.

۷. در نهایت گروه هفتم کسانی‌اند از همین اشخاص گروه پنجم و گروه ششم که علاوه بر اینکه تفکر فلسفی دارند و حکیم بالفطره هستند، مانند صدرالمآلهین دارای مکتب و سیستم فلسفی نیز هستند.

به نظر حقیر، مرحوم امام خمینی (ره) دارای مکتب فلسفی به معنای عام نیستند، بلکه بنده ایشان را در فلسفه مضاف سیاست، دارای مکتب می‌دانم.

مرحوم امام خمینی (ره) از شارحان صدرالمآلهین است و به حق، بنده تا قبل از اینکه به تقریرات شرح منظومه و شرح اسفار که از ایشان چاپ شده مراجعه کنم، واقعاً گمان نمی‌کردم این قدر حکمت متعالیه را عمیق هضم کرده باشد.

ایشان لبّ مبحث پیچیده «المعدوم المطلق لا یخبر عنه» را خیلی زیبا در حدود هشت سطر فرموده‌اند. خداوند متعال مرحوم سید عبدالغنی اردبیلی را رحمت کند که این تقریرات را در اختیار گذاشتند و ما توانستیم چهره فلسفی مرحوم امام خمینی (ره) را از این جهت کشف کنیم.

به گمان بنده، یقیناً امام امت یا در گروه پنجم یا در گروه ششم می‌گنجند. یعنی گر چه مکتب فلسفی ندارند؛ اما دارای تفکر فلسفی هستند و حکیم بالفطره‌اند و به فلسفه معتقد مانده‌اند. دلیل این اعتقاد را می‌توان در موارد متعدد مشاهده نمود، از جمله سخنان پایانی عمر ایشان، نامه‌ای که به گورباچف ۴ نوشتند، نامه‌ای که به فرزندشان آقا سید احمد خمینی مرقوم داشتند و نامه‌ای که برای عروسشان نوشتند. موارد فوق، سرشار از اعتقاد به فلسفه و مفاهیم فلسفی است و بعد البته گذر از فلسفه، ولی نه به معنای اینکه به فلسفه پایبند نباشند؛ بلکه فلسفه پایه‌ای برای رسیدن به عرفان باشد.

مرحوم امام خمینی (ره) به مدت چهار سال در درس منظومه مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی حاضر شدند و در این مدت منظومه را چنان عمیق خواندند که وقتی به درس اسفار ایشان حاضر شدند، فقط چند جلسه رفتند و پس از آن شرکت نکردند و احساس کردند اسفار را با مطالعه متوجه می‌شوند، مجموع اسفار را مطالعه کردند و با مرحوم آیت‌الله میرزا خلیل کمره‌ای دوره اسفار را مباحثه نمودند و بعد شروع به تدریس کردند، سه دوره منظومه فرمودند و یک دور کامل نیز اسفار را به‌غیر از جواهر و اعراض، فرمودند که ده سال طول کشیده است. بخش‌هایی از اسفار را در حدی مکرر فرمودند که همان زمان که ایشان مشغول بودند، نویسنده کتاب آینه دانشوران می‌نویسد: «وقت خویش را بیشتر به تعلیم و تعلم کتب صدر المتألهین گزارده و اکنون چند سال است در محضر آقا میرزا محمد علی شاه‌آبادی اشتغال به عرفان دارند و هم از حوزه درس آیت‌اللهی بهره‌مند می‌شوند».

۵. مرحوم امام خمینی (ره) آن قدر به حکمت مشتهر شدند که بعضی از شاگردان ایشان از ایشان اجازه حکمی و عرفانی خواستند و ایشان دو اجازه‌نامه تدریس، نظیر اجازه‌ای که فقهای ما به‌عنوان تدریس سطوح عالی یا اجتهاد می‌دهند، به دو نفر از شاگردان خویش دادند.

پس مرحوم امام خمینی (ره) شخصیتی فلسفه‌دان، فلسفه‌خوان و معتقد به فلسفه هستند و مکرر تصریح نموده‌اند که برای فلسفه، بدیلی قائل نیستند و از میان نحله‌های فلسفی نیز به فلسفه در حدی به صدرالمآلهین عشق می‌ورزند

که یکی از شاگردان ایشان نقل می‌کند: «من مطلبی را سر درس، از مرحوم شیخ ابن سینا نقل کردم، ایشان با خنده فرمودند: شما باید از مطالب ابن سینا استبراء شوید، شما باید در وادی حکمت صدراایی بیایید».

سؤال پنجم: آیا امام امت دارای منظومه فکری و رفتاری بودند؟ بنده معتقد هستم که بودند، ولی به جهت پیچیدگی این منظومه فکری و رفتاری - به تعبیر بنده - هنوز این منظومه کشف نشده و پیشنهاد می‌کنم در رشته‌های دانشگاهی، یک‌رشته تا سطح دکتری فقط برای بررسی و کشف منظومه فکری و رفتاری مرحوم امام خمینی (ره) طراحی شود و به نظرم جای این کار هست.

سرّ این پیچیدگی چیست؟ به نظر، چند امر در پیچیدگی منظومه فکری و رفتاری مرحوم امام خمینی (ره) نقش دارد:

۱. مورد اول؛ حضرت امام خمینی (ره) در زمینه‌های مختلف و گوناگون، واقعاً استعداد ذاتی دارند، شعر می‌گویند، بعضی از قصائد دوره جوانی‌شان هست، در حدی بسیار غنی غزل می‌گویند که انسان یاد حافظ می‌افتد. قلم ادیبانه ایشان انشائات برخی از منشیان قاجار را در ذهن تداعی می‌کند؛ بنابراین مرحوم امام خمینی (ره) به دلیل استعداد ذاتی در هر زمینه‌ای که وارد شدند اعم از فلسفه، عرفان، فقه، اصول، تفسیر، سیاست و مردم‌شناسی حرف اول را می‌زنند؛

۲. مورد دوم، امام امت، پشتکار و همت بلند و مردانه داشتند؛

من خدمت استاد حضرت علامه حسن‌زاده آملی بودم، ایشان به من فرمودند: «فلانی! مردم از امام خمینی (ره) چه می‌دانند؟ یک ظاهری که می‌آید، در جماران می‌نشیند و صحبت می‌کند.» سپس فرمودند: «من چون خود زحمت کشیده‌ام، زحمت کشیدگان را می‌شناسم. خدا می‌داند چقدر در علوم و دانش‌ها زحمت کشیده است.» و این امر مستلزم پشتکار و همت مردانه است؛

۳. مورد سوم، مؤلفه دیگری که منظومه رفتاری و فکری ایشان را پیچیده نموده، شجاعت کم‌نظیر ایشان است. تهور و شجاعت در انسان، بسیار، بسیار تأثیرگذار است. ایشان در سال ۱۳۴۲ روی منبر فرمودند: «والله تا حالا نترسیده‌ام»؛

۴. مورد چهارم، تعلم در حوزه علمیه با جوّ آزاداندیشی که در حوزه‌ها وجود دارد. به این نحو که طلبه استاد را خود تعیین می‌کند و هر درسی را که مایل بود، به‌ویژه در زمینه دروس خصوصی شرکت می‌کند؛

۵. مورد پنجم، مرحوم امام خمینی (ره)، محضر اساتیدی بنام، مانند مرحوم حائری، مرحوم شاه‌آبادی و مرحوم رفیعی قزوینی را در رشته‌های مختلف درک کردند؛

حق مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه شناخته نشده است. استاد ما می‌گفت: حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی می‌فرمودند: «از صدر غیبت صغری تا کنون هیچ فقیهی به این زیبایی فقه و اصول را ننوشته است. قلم ایشان در عین متانت، شفاف است».

۶. پسر مرحوم شاه‌آبادی، به من گفت:

مورد ششم، «ایشان صبح که پای درس می‌نشستند، وقتی بلند می‌شدند ده تا درس گفته بودند، پنج تا سطح و پنج تا خارج.» چنین اعظامی، استاد مرحوم امام خمینی (ره) بودند؛

۷. امام خمینی (ره) در همه زمینه‌ها، نوآور بودند و ذهنی خلاق داشتند؛ غربی‌ها نیز به این نکته اذعان داشتند و می‌گفتند ما نمی‌توانیم ایشان را در قالب بیاوریم، چون نمی‌توانیم پیش‌بینی کنیم چه می‌شود.

و علت این امر هم این بود که مرحوم امام خمینی (ره)، نوآور و خلاق بود، و به نظر بنده، این مؤلفه از همه موارد، مهم‌تر است.

بنابراین، به نظر ما مرحوم امام خمینی (ره) دارای منظومه فکری و رفتاری بودند؛

آیا فلسفه در منظومه فکری و رفتاری امام خمینی (ره) نقش داشت؟ و اگر نقش داشت در چه سطحی نقش داشت؟ جایگاه فلسفه در کنار سایر آموزه‌ها در ذهن مرحوم امام خمینی (ره) چه بود؟

طبق مطالعاتی که داشتیم، این سیر را این‌گونه در زندگی امام خمینی (ره) یافتیم؛ به نظر من خردورزی عمیق مرحوم امام خمینی (ره) به معنای عام، ایشان را به‌طرف خواندن فلسفه کشانده است. فلسفه‌خوانی در زمان ایشان حتی در حوزه علمیه قم رواج نداشت. فقط مرحوم آقا شیخ علی‌اکبر حکمی فلسفه تدریس می‌کرد و بعد هم مرحوم رفیعی

قزوینی آمد و حکمت شروع کرد و مرحوم آیت‌الله بروجردی نزد مرحوم جهانگیرخان قشقایی پنهانی حکمت می‌خواندند. سرنوشت حکمت، معمولاً این‌چنین بوده است. در چنین فضایی، خردورزی و تعقل عمیق مرحوم امام خمینی (ره) بود که ایشان را به این ساحت کشید که باید فلسفه را خوب فراگیرند. قرائت فلسفه با چاشنی عرفان که در نحله حکمت متعالیه مطرح است مرحوم امام خمینی (ره) را به نحوی به سمت عرفان کشاند که عرفان در همه زندگی، رفتارها، فکرها و گفتارهای ایشان محور شد. اما در عین اینکه ایشان از فلسفه به عرفان گذر کردند، باز فلسفه سکان‌داری کرد و به برکت فلسفه بود که مرحوم امام خمینی (ره) به عرفان منفی دچار نشدند و از تعصب باطل که لازمه برخی از ارادت‌ها است مبرا ماندند. حق ساحت‌های مختلف را حفظ نمودند و این ساحت‌ها را در هم نیامیختند. اگر سکان‌داری فلسفه نبود این امور واقع نمی‌شد، چه اینکه این آفات را داریم که در بخشی از موارد دیگر که شخص بدون دانستن معقول، مستقیماً به سمت عرفان رفته، معلوم نیست چه مقدار از مطالب را فهمیده و درک کرده باشد. مرحوم امام خمینی (ره) تصریح دارند و می‌گویند: «من فلسفه را حجاب می‌دانم؛ ولی خرق حجاب را لازم می‌دانم و این حجابی است که انسان باید او را خرق کند تا بتواند بالاتر قدم بگذارد. من عرفان اصطلاحی را نیز حجاب می‌دانم.»

اخیراً دیدم امام خمینی (ره) در شرح منظومه و اسفاری که توسط مرحوم آیت‌الله سید عبدالغنی اردبیلی از ایشان چاپ شده است، تعبیر بسیار تندی به غزالی دارند و می‌گویند: «غزالی علم اخلاق می‌داند، اما درس اخلاق نمی‌داند. از هر درویش بی‌پدر و مادری - با همین تعبیر - در احیاء نام می‌برد از صادقین (علیهماالسلام) نام نمی‌برد؛ چرا این تعصب! آدم متخلق که متعصب نیست.

«{ الْحِكْمَةُ صَالَةُ الْمُؤْمِنِ } خُذِ الْحِكْمَةَ وَتُؤْمِنُ أَهْلَ النَّقَاقِ ۷. الْحِكْمَةُ صَالَةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا حَيْثُ وَجَدَهَا ۸.»

من گمان نمی‌کنم مرحوم امام خمینی (ره) نگاه تاریخی به زندگی غزالی داشتند، اگر کسی به زندگی غزالی نگاه تاریخی بکند، می‌بیند این حدس مرحوم امام خمینی (ره) کاملاً صحیح است. تلاشی که در دفاع از حکومت عباسیه و در مخالفت با باطنیه و شیعه داشت و همچنین اقدامات دیگری که اکنون مجال ورود به آن مقوله نیست، گویای این امر است. بنابراین، عرفان مرحوم امام خمینی (ره)، عرفان سالمی است، زیرا فلسفه، خرد، عقل و برهان سکان‌داری می‌کند و لذا ایشان عرفا را نیز وامدار ملاصدرا می‌بیند و می‌فرماید: «حرف‌های متین عرفا را هم صدرالمتهالین به کرسی نشاند و برهانی نمود.»

پس فلسفه در منظومه فکری و رفتاری امام خمینی (ره)، نقش بی‌بدیل و بی‌نظیری دارد. در اینجا نمونه‌هایی را به صورت جزئی اشاره می‌نمایم؛

به نظر بنده فلسفه در منظومه فکری و رفتاری امام خمینی (ره) از این سه جهت تأثیر گذاشته است: تأثیر تأسیسی، تأثیر تکمیلی و تأثیر تصحیحی.

تأثیر تکمیلی، سبب عمق‌بخشی به این منظومه شده است.

نقش تأثیر تصحیحی نیز این بوده که این منظومه دائماً بازخوانی شود و از آنچه که او را ناهماهنگ و ناهمگن می‌کند پیراسته گردد، و شواهد متعددی را دارم که به یکی دو نمونه اشاره می‌کنم؛

در ساحت علوم اعتباری که وارد شویم، مرحوم امام خمینی (ره) یکی از نقادان بنام مکتب اصولی نجف است. آیت‌الله سبحانی می‌فرمودند: «ما هر روز که درس خارج اصول ایشان شرکت می‌کردیم، منتظر بودیم شلاق نقد به مرحوم نائینی وارد شود.» اگر کسی تهذیب‌الاصول را دیده باشد، می‌بیند ایشان جابه‌جا مرحوم نائینی را نقد می‌کنند. با این که مرحوم نائینی زمان خودش فحل اصول بود و در اصول بسیار بزرگ بود. سرّ این که ما طلبه‌ها این قدر اصول فقه مظفر در مقطع سطح برایمان شیرین است، یک علتش قلم است و یک علتش محتواست، چون اصول مرحوم مظفر اصول مرحوم نائینی است. اصول مرحوم نائینی خیلی شیرین است. در مقطع خارج شیرین‌ترین کتاب اصولی ما فوائداصول مرحوم کاظمی است که حتی یک طلبه اصول فقه خوان هم می‌خواند. اما در عین حال مرحوم امام خمینی (ره) نقادی کرد، چرا؟ فلسفه و منظومه فکری فلسفی امام خمینی (ره) بود که ایشان را از خلط حقیقت و اعتبار به دور داشت و به‌خصوص از ابتلا به خبط و خلطی که احیاناً در این علم می‌شد و هنوز هم کم‌وبیش می‌شود، مبرا ماندند.

و اما در ساحت اجتماع و سیاست.

ابتدا در اینجا خاطر نشان کنم که حقیقت جنبه‌های مثبت عرفان و حکمت، نه تنها اجتماع‌گریزی را در خود ندارد، بلکه به نوعی، خدمت به خلق و دیدن همه بخش‌ها و لایه‌های هستی را در یک نگاه کلان مورد توجه قرار داده است.

مرحوم امام خمینی (ره) در مصاحبه‌ای که در نوفل‌لوشاتو فرانسه داشتند، تصریح کردند: «من مخالف اصل سلطنت و رژیم شاهنشاهی ایران هستم، به دلیل اینکه اساساً سلطنت نوع حکومتی است که متکی به آرای ملت نیست، بلکه شخصی به‌زور سرنیزه بر سرکار می‌آید و سپس با همین سرنیزه، مقام زمامداری را در خاندان خود به‌صورت یک حق قانونی بر مبنای توارث، بر مردم تحمیل می‌کند. طبیعی است زمامداری که با سرنیزه یا توارث روی کار آمده و متکی به آرای ملت نیست، هرگز خود را موظف به وضع و یا اجرای قوانینی که به نفع مردم باشد، نمی‌داند. طومار سلطنت در طول تاریخ چیزی غیر از این نبوده است»^۹.

در متن نامه‌ای که به گورباچف نوشتند، می‌خواهند این نکته را به وی تذکر دهند که بگویند: آقا! ما در فلسفه اثبات کردیم «الفسر لایدوم»، مخالفت با خدا حرکت قسری است و دوام ندارد، گرچه در هفتاد کشور، هفتادسال نظام بولشویکی حاکم باشد، ماندگار نیست.

چنین زیربناهای فکری و پشتوانه‌های فلسفی فکر امام خمینی (ره) است که ایشان را این‌طور در ساحت علوم اعتباری، در ساحت خردورزی و استدلال، در مورد مباحث اجتماعی، در ساحت مباحث فلسفی و در فقه، از یک‌سویه‌نگری مبرا نگه داشت. مرحوم امام خمینی (ره) به رساله‌های عملیه اشکال گرفت و گفت رساله، رساله عملیه است و عقل این را اقتضا می‌کند که آنچه مورد احتیاج مردم است در آن باشد. چرا شما بحث امر به معروف و نهی از منکر را در رساله نمی‌آورید؟ خودشان این بحث را و مسائل مستحدثه را در تحریرالوسیله آوردند. فراموش نمی‌کنم حضرت آیت‌الله جوادی آملی فرمودند: «ما مدتی به مرحوم علامه طباطبایی اصرار کردیم که آقا به ما خارج اصول بگویند و ایشان زیر بار نمی‌رفت. ما اصرار می‌کردیم و ایشان انکار می‌کرد، بالاخره یک روز که خیلی اصرار کردیم فرمودند: آقا شما در اصول این خلط حقیقت و اعتبار را بگیرید، من از فردا خارج اصول شروع می‌کنم».

این نتیجه منظومه فکری داشتن است. یعنی زمانی هم که می‌خواهد به یک علمی بپردازد و می‌بیند این علم با یک پیش‌فرض چالش دارد و سبب می‌شود دانش‌پژوه از این علم، طرفی درست نبندد، پیش‌شرط می‌گذارد و می‌گوید اگر با این رویکرد اصول می‌خوانید تدریس می‌کنم و گر نه نخواهم کرد.

تصور من بر این است که در عین اینکه مرحوم امام خمینی (ره)، عملاً از فلسفه به عرفان گذر کرده‌اند، اما واقعاً حضور فلسفه در ساحت‌های مختلف زندگی ایشان بسیار، بسیار پررنگ است و من معتقدم تأملات عرفانی، زیر بنای همه رفتارها و افکار ایشان شد. خودشان نیز به این مطلب تصریح دارند، شاگردانشان هم گفته‌اند که تدریس ایشان حتی در فلسفه، بیشتر باذوق عرفانی بود؛ بنابراین با عنایت به ادله‌ای که ذکر نمودم، مشخص است که فلسفه دارد سکان‌داری و میان‌داری می‌کند.

این چنین نیست که اگر عرفان آمد، ذوق آمد، این ذوق باعث شود که انسان عنان تعقل و خردورزی از دستش برود و نتواند در این زمینه، آن‌گونه که بایسته و شایسته است کاری انجام دهد. نگرش حکیمانه و خردورزانه مرحوم امام خمینی (ره) این پیامد را در منظومه فکری و رفتاری ایشان داشت؛ زیرا ایشان به شدت حق‌گرا بودند و شاید این مطلب از بیشترین تأثیراتی است که حکمت‌دانی و حکمت‌خوانی بر ایشان گذاشت.

مرحوم امام خمینی (ره) اصلاً به دنبال این نبودند که بخواهند چیزی را که از نظر عقلی قبول ندارند و نمی‌پسندند، بر خودشان تحمیل کنند. به نمونه‌هایی از این باب اشاره می‌نمایم؛

مرحوم امام خمینی (ره) اسفار تدریس کردند، اما جواهر و اعراض اسفار را تدریس نکردند. یعنی جلد چهار و پنج در این جلدهای جدید و جلد دوم در جلدهای چهارجلدی قدیم را تدریس نمودند.

شاگردان مرحوم امام خمینی (ره) نقل می‌کنند که ایشان معتقد بودند در این زمینه‌ها در مجموع، مطالب جدیدی هست که اگر آموختنی باشد، باید آن مطالب جدید را آموخت. البته کاری به این ندارم که حالا از نظر مخاطب یا از نظر بنده درست یا غلط است، بلکه می‌خواهم به حریت مرحوم امام خمینی (ره) اشاره کنم که وقتی به این نتیجه می‌رسند که خواندن این دو جلد لازم نیست، تدریس هم نمی‌کنند و این ویژگی را از حکمت دارند.

امام خمینی (ره) وقتی از حکمت متعالیه شروع کردند، احساس کردند عرفان را باید مستقل بخوانند و مستقلاً شروع به خواندن عرفان نمودند. کثیری از گذشتگان بعد از صدرالمتألهین، عرفان را از صدرالمتألهین دارند. حال اینکه صدرا فلسفه نوشته و جز گزیده‌هایی از عرفان را نوشته است.

خداوند متعال مرحوم آیت‌الله سید جلال آشتیانی را رحمت کند، اعتقادشان در مورد بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، این بود و چنین تعبیر می‌فرمودند که: «خاتم‌العرفای ماست».

گر چه این تعبیر را حضرت استاد آیت‌الله جوادی آملی قبول نداشتند و نمی‌پسندیدند که انسان کسی را خاتم العرفا، خاتم الفقها و... بنامد. می‌گفتند: «تعبیر، تعبیر ارزشی نیست». اما تعبیر مرحوم آشتیانی این بود که ایشان خاتم العرفای ماست، یعنی می‌گفتند پس از آن در حوزه‌ها کسی را نداشتیم که به این قدرت و متانت عرفان نظری را تدریس کند و این را ما نیز دیدیم، یعنی زمانی که دنبال استاد عرفان گشتیم، دیدیم واقعاً کم داریم کسی که بتواند عرفان را عرفان تدریس کند؛ یعنی به نام عرفان و به کام حکمت متعالیه تدریس نکند.

امام خمینی (ره) در مسئله سیاست و تداخل در حکومت، بر خلاف اندیشه سنتی حوزه قیام کردند. امام امت در فتاوی فقهی، حریتی داشتند و این حریت را از آن تعقل و خردورزی و حکمت‌اندوزی داشتند، در حدی که بعضی از فتاوی ایشان را بعضی از شاگردان نزدیک ایشان برناتفتند. تصور بنده بر این است همه این‌ها متأثر از آن منظومه نظام‌وار، سازوار و متناسب الاجزائی است که مرحوم امام خمینی (ره) بر اثر بیست و چهار سال حکمت گفتن، حکمت خواندن، حکمت تدریس کردن، حکمت نوشتن و بعد هم عرفان آموختن، داشتند.

آن بزرگ‌مرد واقعاً برای ما عطیه الهی بود. وقتی انسان اوضاع افغانستان و دیگر مناطق جهان اسلام را نگاه می‌کند می‌بیند چقدر حضور امام امت با این منظومه فکری و رفتاری سازوار در کشور و جامعه شیعی، توانست اتحاد ببخشد و یکپارچگی ایجاد کند و اینجاست که تازه متوجه می‌شود چه عزیزی را ازدست داده و چطور باید هر ساله در غم او بسوزد و بسراید که خدایا این‌گونه نباشد که این آیه مستجاب نشود که «مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسِيَهَا نَأْتِ

بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مَثَلًا لِمَ تَعَلَّمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۱۰».

خداوند متعال آن بزرگ‌مرد را با اولیایش محشور گرداند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

فهرست منابع

۱. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۴۱۴. نهج البلاغه (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۴۹۶.
۲. قمی، عباس، و باقر بیدهندی، ناصر. ۱۳۸۵. الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة. ۲ ج. قم ایران: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ج ۱، ص ۳۹۹.
۳. خمینی، روح الله، رهبر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران. ۱۳۷۸. صحیفه امام. ۲۳ ج. تهران ایران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ج ۱۸، ص ۴۵۳.
۴. Gorbachev.
۵. باقر بیدهندی، ناصر، و ریحان، علیرضا. ۱۳۷۲. آینه دانشوران. ۱ ج. قم ایران: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ص ۱۸۶.
۶. مرتضوی، ضیاء، و مرتضوی، ضیاء. ۱۴۰۰. دانشنامه امام خمینی. ۴ ج. تهران - ایران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ج ۲، ص ۱۲۱۱.
۷. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۴۱۴. نهج البلاغه (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۴۸۱، حکمت ۸۰.
۸. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، و انصاری قمی، مهدی. ۱۳۷۲. نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین. ۱ ج. تهران ایران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی. مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ج ۲، ص ۳۷.
۹. صحیفه امام، ج ۵. « مصاحبه خبرنگار مجله فردای افریقا با مرحوم امام. با موضوع ویژگیهای جنبش مردم ایران - دلایل مخالفت با شاه. ۱۴ آذر ۱۳۵۷ / ۴ محرم ۱۳۹۹.
۱۰. سوره بقره، آیه ۱۰۶.